

مصر، تونس، خاور میانه و نزدیک، هندوستان، مبارزه طبقا تی ...

سه‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۰ - ۱۲ آوریل ۲۰۱۱

مصاحبه با کیندلہ ایندیا و نوام چامسکی

Kindle India / Zcommunications

برگردان ناهید جعفرپور

سؤال: پروفیسور چامسکی شما در بارہ بحران اخیر تونس، مصر و مناطق دیگر خاورمیانه و نزدیک چه فکر می‌کنید؟

چامسکی: قدمت بحران‌های جهان عرب واقعا به خیلی پیش‌تر برمی‌گردد. این شرایط ما را بیاد زمانی می‌اندازد که جهان هنوز استعماری بود. در سال‌های ۵۰ رئیس‌جمهور آمریکا آیزنهاور و دولتش بروشنی این را بیان نمودند. در یک بحث و گفتگوی داخلی (که امروز دیگر فاش شده است) وی از تیمش سؤال کرد که چرا در جهان عرب یک "کارزار نفرت" علیه ما در جریان است. کارزاری که از سوی دولت‌های این کشورها شروع نشده است زیرا که آنها کم و بیش بی‌خطرند بلکه این کارزار از سوی بخشی از مردم این کشورها به پیش‌برده می‌شود. از اینجا بود که مهمترین طرح آمریکا یعنی طرح "شورای امنیت ملی" بروی کاغذ آورده شد - با این نتیجه که: آمریکا در جهان عرب به واقع بعنوان نیروئی دیده می‌شود که سخت‌ترین و بدترین دیکتاتور‌ها را تشویق می‌کند و با این کار توسعه دموکراسی در این کشورها را سد نموده تا کنترل بر ذخایر آنان را بدست آورد - در این اینجا منظور ذخایر انرژی را است. همچنین در این برنامه قید شده است که این نگاه در بخش اعظمش کاملا درست است و ما باید همچنان بکارمان ادامه دهیم.

مروان المعشر (افسر ارشد اسبق اردن که اکنون رئیس تحقیقات بنیاد کارنیک با تم خاورمیانه است) همین اخیرا در زمان خیزش در مصر گفت: "تا زمانیکه انسانها رفتاری پاسیو و همراه با سکوت داشته باشند و تحت کنترل باشند، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد و ما می‌توانیم هرکار که می‌خواهیم انجام دهیم. شاید آنها از ما متنفر شوند اما خوب این مهم نیست و نقشی بازی نمی‌کند. با این حال ما می‌توانیم هرکاری که خواستیم انجام دهیم".

بنا براین این پرنسب تنها برای جهان عرب و هندوستان صادق نیست.

برای آمریکا هم صادق است. در واقع این خود پرنسپی استاندارد برای سلطه گرائی است. طبیعتاً تا کنون پیش آمده که انسانها زنجیر های خود را پاره کرده اند. آنچه که در حال حاضر در مصر می گذرد با وجود اینکه غمناک است اما غیر معمول هم هست. همواره پیش می آید که آمریکا و دیگر قدرت های امپریالیستی مجبور شوند بگذارند تا دیکتاتور های مورد علاقه شان سرنگون شوند زیرا که دیگر نمی توانند آنها را نگه دارند. قواعد بازی ای وجود دارند که در موردی مثل مصر دنبال شده اند. به این صورت که از دیکتاتور تا زمانی پشتیبانی کن - مطابق برنامه المعشر - که آرامش در کشور برقرار است و مشکلی وجود ندارد. اگر دیگر در آن کشور آن دیکتاتور قابل نجات نیست وی را کنار بزن و اعلامیه ای صادر کن که در آن از عشق ما به دموکراسی و عشق به آزادی سخن ها آورده شده باشد - درست طبق روش ریگان - در کنار این مسئله تلاش کن تا آنجا که امکان دارد بسیاری چیزها از سیستم سابق را نجات دهی. دقیقاً این سناریو را در حال حاضر ما در مصر تجربه می کنیم. همانطور که گفتم همواره این مسئله در حال تکرار است.

سؤال: آیا اعتقاد دارید که در هند هم یک چنین خیزشی رخ خواهد داد؟ یا طوری دیگر سؤال کنم چه چیزی جلوی هند را می گیرد ؟
چامسکی: به هندوستان نگاه می کنیم. از سوئی در آنجا یک خیزش بزرگ در حال وقوع است و بخش اعظمی از این کشور شعله ور شده است. مناطق قبیله نشین بلند شده اند و ارتش هندوستان مشغول این است آنها را شکست بدهد.

سؤال: یعنی شما این دو قیام را به موازات هم می بینید؟
چامسکی: من فکر می کنم سؤال واقعی در رابطه با هندوستان این است که ... از یک سو تصویری بسیار رنگی از هندوستان وجود دارد. برای بخشی از مردم این صادق است. در هر حال هند کشوری پهناور است. بنا براین برای بخشی از مردم این امر صادق است اما درست سه چهارم مردم بنظر من از این امر خارجند. تعداد میلیادر های هند رو به افزایش است و همچنین تعداد خودکشی دهقانان خرد. بررسی میان مصر و مناطق قومی هندوستان را بنظر من نباید تنها در اتفاقات اخیر انجام داد بلکه باید در بررسی رنج گسترده ای دید که میلیون ها انسان در در اینجا و آنجا تجربه می کنند.

سؤال: کاملاً درست است. شکاف عمیقی میان طبقات وجود دارد.
چامسکی: در هند این شکاف غمناک است. رنج و بدبختی در آسیای جنوبی.....

سؤال: و این شکاف امروز در حال رشد است.....
چامسکی: بله در حال رشد است. اگر جهانی ببینیم بدترین شکل از

مدتهای طولانی است. خوب به: 'Human Development Index' سازمان ملل نگاه کنید. آخرین بار زمانیکه من نگاهی به آن کردم هندوستان در درجه 120 قرار داشت و این 20 سال پیش بود. یعنی آغاز به اصطلاح "رفرم ها".

سؤال: از این زمان همواره سقوط وجود داشته است؟

چامسکی: خوب سؤال اینجاست که تا کی مردم رفتاری همراه با سکوت و پاسیو خواهند داشت بصورتی که به مشکلاتشان توجهی نشود؟

سؤال: آقای پروفیسور چامسکی خانم آروندهاتی روی بخاطر " تهیج مردم " دچار مشکلات شد زیرا که او گفته بود مردم کشمیر حق خود گردانی و تعیین سرنوشت دارند. نظر شما در این باره چیست. از همه مهمتر در باره کشمیر؟

چامسکی: در ابتدا می خواهم بگویم که هندوستان می بایست از آروندهاهاتی روی تجلیل می کرد. وی می بایست مورد تقدیر و تجلیل قرار می گرفت زیرا که وی سمبلی است برای نشان دادن بزرگی هندوستان. این واقعیت که وی بخاطر " تهیج مردم " مورد فشار قرار گرفت به اندازه کافی ناراحت کننده است. این نفرت سازمانیافته و خشم سازمانیافته بر علیه او به واقع شرم آور است. خانم آروندهاهاتی روی شخصیت بسیار عالی است.

آنچه که به کشمیر ربط دارد بر می گردد به زمان تقسیم کشور. همه در این مسئله مسئولند. طبیعتاً هندوستان از گذاشتن رفراندوم خودداری نمود. مسئله ای که در رابطه با این تقسیم بندی بود. هندوستان این منطقه را در اساس از آن خود کرد. در اختلافات بعد از آن مرزهای " خط کنترل " ایجاد گشت. آنزمان خشونت و ستم بسیار اعمال شد. اواخر سال های 80 انتخابات شد که در آن قلب شد. بعد از آن قیام شد که با خشونت سرکوب گشت. و در بخش کشمیر زیر کنترل هندوستان ده ها هزار نفر کشته شدند و همین طور شکنجه و سایر ابرار وحشتناک بکار گرفته شد. کاملاً مسئله ای وحشتناک بود.

آروندهاهاتی روی در مقاله اخیر خود نوشته است که کشمیر نظامی ترین منطقه جهان است. از آن زمان تا کنون تلاش های فراوان شده است تا انتخاباتی تحت کنترل انجام پذیرد زیرا که هندوستان می خواهد کنترل خویش را بر کشمیر تثبیت کند. در واقع تنها کافی است که دقیق نگاه کنیم تا ببینیم که خواست خودگردانی و حق تعیین سرنوشت (در این یا آن شکلش. امکانات بسیاری وجود دارد) بسیار ضروری است. با این وجود این سؤال وجود دارد که چگونه میشود آنرا پیاده نمود. پیاده کردن این خودمختاری مسئله ای کوچک نیست. اما با این وجود می شد بدنبال راه حلی عاقلانه برای مناطق مختلف کشمیر تلاش نمود. مناطق متفاوت مسلمانان و اهداف متفاوت را دنبال

می کنند.

سؤال: در باره جنبش مائوئیستی هندوستان چه فکر می کنید؟ آیا این جنبش از مردم بومی برای خودگردانی دفاع می کند یا اینکه مسئله آنها مبارزه انقلابی کمونیستی برای کنترل و قدرت سیاسی/اقتصادی است؟

چامسکی: خوب. در آغاز می خواهم از این مسئله جلوگیری کنم که گویا من در باره این تم خیلی چیزها می دانم. نه اینطور نیست. اما تا آنجائی که من می دانم هر دو درست است. انقلابی های مائوئیست در هند وجود دارند که خود را مائوئیست می خوانند - حال هرچه که می خواهد باشد - اما بستری هم در میان این ملت وجود دارد. مناطقی که در اساس اقوام در آن زندگی می کنند. در اینجا مردمی زندگی می کنند که بیشترین رنج ها را و بیشترین ستم ها را تحمل می کنند ونحوه زندگی خودشان و اشکال اجتماعی خودشان را دارند. جوامعی که خوب هم عمل می کنند. در جنگل ها، در قبیله ها. در اساس دولت هند تلاش می کند به این مناطق دست یابد تا اساس زندگی آنها را بگیرد و ذخایرشان را از آنان بریابد. اما انسانها در این مناطق مبارزه و مقاومت می کنند. آنها می خواهند اساس زندگی شان را نجات دهند. یک چنین مسائلی را ما همه جا در تمام جهان می بینیم.

در تابستان گذشته من در کلومیای جنوبی بودم و در آنجا از روستاهای مورد مخاطره دیدن کردم و جوامعی را که تحت فشار زیاد قرار داشتند، دیدم. کلومبیا در سرتاسر جهان تنها کشوری است که بیشترین رانده شدگان داخلی را دارد. البته بعد از سودان. دلیل این رانده شدن ها حملات به غالب مناطق سرخپوست نشین است. ساکنین روستاهای آنجا دقیقاً رفتاری مثل بومیان هندی دارند. آنها تلاش می کنند امکاناتی پیدا کنند تا ... یکی از دهکده ها که من از آن دیدن کردم برای مثال مردم تلاش کرده بودند یک کوه نزدیک روستا و یک قطعه جنگل طبیعی دست نخورده را از دست شرکت های ساختمانی دولت نجات دهند. زیرا که در غیر آن صورت جوامعشان و اساس زندگی شان مورد مخاطره قرار می گرفت. بعلاوه تلاش شد که سرچشمه های آب آنها را قصب کنند. آنها فقیرند اما طریقه زندگی شان خوب عمل می کند. آنها می خواهند به همانگونه زندگی کنند که تا کنون کرده اند و آنهم بدلائل خوب. این پدیده را می توان در تمامی جهان دید. در کوه های آپالاچن آمریکای شمالی قله کوه ها برای یک شکل بشدت ارزان استخراج ذغال سنگ مورد سوء استفاده قرار می گیرند. در این راه رودخانه ها و سیستم زیست محیطی و کلیه جوامع آنجا زیر چرخها له می شوند. مردم مقاومت می کنند. من فکر می کنم که یک چنین چیز هایی در مناطق قومی و قبیله ای هندوستان اتفاق می افتند. تلاش تب

آلود بدنبال ذخایر - بدون توجه به پیامدهای آن برای انسانها و محیط زیست - جزئی از پدیده جهانی است.

سؤال: بله بنحوی این خود ادامه تاریخ ملیت های بومی هندوستان است. از سال های 60 جنبش های انقلابی سازمان یافته در میان مردم تحت ستم این مناطق وجود دارد. ...

چامسکی: بله و این خود با جنبش های Naxili

آغاز گشت که طبیعتا مسئله ای مهم بودند. در برخی از مناطق مانند بنگال شرقی آنها نقش مهمی برای اصلاحات ارضی و استواری زندگی اجتماعی دهقانی و... بازی کردند. همانطور که گفتم من چیز زیادی در این باره نمی دانم. با این وجود آنزمان من از برخی از این روستاها به همراه دوستی دیدن نمودم. وی وزیر دارائی کشورش بود من اتفاقی زمانی که وی در آمریکا تحصیل می کرد با وی آشنا شدم. ما هر دو از " پنچایت" در بنگال غربی دیدن کردیم و در آنجا چیزی های بسیاری دیدیم که ما را تحت تاثیر قرار داد.

سؤال: دولت ملی ما همواره هرچه بیشتر مانند کنسرن های بزرگ عمل می کنند. آیا این روند ادامه خواهد داشت یا اینکه جهانی سازی در مسیر تاریخ تغییر خواهد نمود؟

چامسکی: من فکر می کنم که در حال حاضر همه جا در جهان روند های بسیار پیچیده ای در حال اجرا می باشند - با این وجود نه در تمامی دولت های ملی. از همه روشن تر این مسئله خود را در آمریکای لاتین نشان می دهد. جایی که در 10 سال گذشته قدم های تعیین کننده در راه استقلال برداشته است. همچنین قدمهای اساسی در راه وصل نمودن پهنه جامعه به روند های سیاسی. آمریکای لاتین بر علیه مشکلات جدی داخلی مبارزه نمود. اما هیچ تشابه ای با هندوستان ندارد. این جزیره ثروت در میان فقر بیحد و رنج بی حد. هندوستان در واقع توسعه ای بر خلاف مسیر آمریکا لاتین دارد. دولت های ثروتمند بسیار توسعه یافته - برخی از آنها در فضای آسیا قرار دارند و راه خود را می روند. به آمریکا و انگلیس و بخش اعظم جهان نگاه می کنیم. چیزی که شما گفتید " دولت ملی ما هر چه بیشتر مانند کنسرن های بزرگ عمل می کنند" درست است حتی اگر با محدودیت هائی. به این مفهوم که آنچه که ما در سایر نقاط جهان می بینیم همینطور در چین و هندوستان در واقع یک تغییر قدرت است. قدرت از کارگران گرفته می شود و بدستان مدیران و سرمایه گذاران و مالکیت های شخصی و حرفه ای های با دست مزد بالا و برگزیدگان و غیره می افتد. همه جا یک شکاف عمیق طبقاتی وجود دارد.

برای مثال آمریکا را در نظر می گیریم. نابرابری در ایالات متحده آمریکا هیچگاه از سال های 20 به این سو این چنین بالا نبوده است.

اگر دقیق نگاه کنیم هیچگاه به این شدت نبوده است. این خود نتیجه بهره وری شدید قشری بسیار کوچک مردم است. این قشر شامل مدیران، گردانندگان بورس ها و.. در واقع یک درصد از مردم است. تمرکز قدرت اقتصادی (توسط کنسرن ها و توسط سیستم مالی) دست در دست تمرکز قدرت سیاسی قرار دارد. این تمرکز قدرت در بخش اقتصادی بشدت روی روند جهانی تاثیر می گذارد. سیاست و دولت/کنسرن ها در دهه گذشته بر بسیاری از بخش ها تسلط یافته اند. از سیاست مالیاتی " فیشکال پولیتیک" تا طراحی قواعد داخلی کنسرن ها که با همراهی دولت انجام می پذیرند و غیره و غیره. تمامی اینها کمک می کنند تا شکاف طبقاتی هرچه بیشتر شوند. این واقعیت کنونی است و این واقعیت به مقدار زیادی با خشم و نارضایتی انسانها رابطه دارد. طبیعتا ما در اینجا در باره اوضاع مردم " جهان سوم" صحبت نمی کنیم اما درآمد مردم کشورهای ثروتمند در 30 سال گذشته در حالیکه ثروت این کشورها بشدت افزایش داشته است، سقوط نموده است. مردم در بدبختی زندگی نمی کنند اما زندگی آنها سخت شده است. تم بیکاری بخش اعظم مردم این کشور ها را مورد هدف قرار داده است. درجه بیکاری در آمریکا در سطح سال های دپریسیون قرار دارد - بهبودی به هیچ وجه در چشم انداز وجود ندارد. وضعیت در آمریکا بشدت خراب است. در انگلیس و کشورهای متفاوت دیگر اوضاع بهتر نیست. یا در چین. در آنجا هم این شکاف عمیق وجود دارد. چین را اگر بطور جهانی نگاه کنیم در این مورد وضعیتی بسیار افراطی دارد و هند هم که در هر حال موضوعی خاص خودش است...

سؤال: آیا همه مردم آگاهند که در یک جامعه طبقاتی زندگی می کنند یا اینکه آنها این مسئله را از روی میل بفراموشی می سپارند؟

چامسکی: مردم جامعه آمریکا و " طبقه تجاری" از آگاهی طبقاتی بسیاری برخوردار می باشند. در اساس آنها مارکسیستی هستند. اگر تو کتاب های تخصصی اقتصادی را ملاحظه کنی این احساس به تو دست می دهد که داری آن کتاب کوچک قرمز را مطالعه می کنی. آنها در این کتاب ها در باره خطر سازماندهی پهنه جامعه و و عواقب آن برای صاحبان صنعت و غیره صحبت می کنند. آنها تلخ ترین مبارزه طبقاتی را تجسم می کنند. این سال های اخیر بسیار غمناک بودند. و اما آنچیزی که به بقیه مردم آمریکا بر می گردد، مسئله کاملا روشن نیست. در آمریکا کلمه " طبقه" بشدت تابو شده است. آمریکا یکی از محدود کشورهای است که در آن

سؤال: کلمه "طبقه" یک تابوست؟

چامسکی: بله. تابو شده است. همه فکر می کنند که آنها به اقشار میانی تعلق دارند. یکی از دوستان من در کالج دولتی تاریخ درس می

دهد. در اولین روز آغاز ترم جدید وی برخا از دانشجویانش سؤال می کند که آنها به چه طبقه اجتماعی تعلق دارند؟ در اساس وی این پاسخ را می گیرد: پدر من درزندان است بنا براین من جزء اقشار میانی ام و یا اینکه چون پدر من با بورس تجارت می کند جزء طبقات فوقانی است. تصورات کلاسیک در باره وابستگی طبقاتی از مردم رانده شده است. اما با این وجود هر تصویری هم که داشته باشند آنها می دانند دنیا دست کیست و موضوع از چه قرار است. مردم خیلی خوب می دانند که آیا آنها رئیسند یا فرمانبردار. آنها این را خوب می فهمند که آیا آنها در روند های تصمیم گیری نقشی بازی می کنند یا نه. این آن مهمترین چیزی است که اختلاف طبقاتی را مشخص می کند.

سؤال: شما چه پیامی برای خوانندگان ما دارید؟

چامسکی: پیام من این است – آن چیزهایی را که من گفتم روی قلبتان فشار نیاورد بلکه به این فکر کنید که در مصر در میدان تحریر فعالان مردم تظاهرات نموده اند و شهادت و مصمم بودن را نشان داده اند. این خود یکی از هیجان انگیزترین مثال های تا کنونی است. این انسانها بدنبال هیچ رهبری راه نیافتادند. بنظر من غمناک ترین همین بعد وسیع خودمختاری بود: انسانها گروه های دفاع از خود تشکیل داده بودند تا بدینوسیله خود را در مقابل آدم های دولت محافظت کنند. آنها گروه هایی را تشکیل دادند تا سیاستی جدید را طرح ریزی کنند و با دیگران در رابطه بمانند. بله این چنین باید حرکت شود تا بتوان نتیجه ای را بدست آورد. می دانید برخی اوقات زمانی که جنبش مردم توسعه می یابد و پیشرفت می کند رهبران هم خود را نشان می دهند و این غالبا مسئله خوبی نیست. زیرا که خوب نیست کسی اختیارش را کامل بعهده کسی دیگر بگذارد – به توصیه ها و پیشنهادات و.. دیگری – در اساس هر کسی پاسخ ها را خود باید بیابد. زیرا که پاسخ های تعیین کننده تنها از سوی خود این انسانها داده می شوند.

انقلابات عربی الزاماً به

دمکراسی فرا نخواهند روئید



پنج شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۰ - ۷ آوریل ۲۰۱۱

برگردان: سیامند

آنتوان آجوری، Antoine Ajoury

صدها تن از بنیادگرایان اسلامی راهپیمایی ای برای مقابله با لائسیته در تونس سازمان دادند، و خواهان وضع قانونی برای اجباری نمودن حجاب اسلامی در کشور شدند. از نظر حمادی ردیسی استاد علوم سیاسی تونسی برای گام گذاشتن در راه دمکراسی، سه شرط لازم می بایست گرد آیند: صبر و پایداری، تحمل و رواداری، نرمش و انعطاف پذیری.

جهان عرب در جنبش و غلیان است. اعتراضات توده‌ای یکی پس از دیگری، از تونس تا بحرین، مصر و یمن و لیبی را در بر گرفته اند. برخی از حالا ابتدای بهار عربی، که وعده‌ی آینده‌ای بهتر برای مردمان عربی که از بسیاری دهه‌های پیشین سرکوب شده و در استبداد زیسته‌اند، می‌بینند؛ مردمانی که بالاخره می خواهند طعم آزادی و دمکراسی را بچشند، و برخی دیگر چنین اطمینانی ندارند و با تردید بیشتری به آینده می‌نگرند.

حمادی ردیسی استاد علوم سیاسی در دانشگاه تونس معتقد است: «یک انقلاب الزاماً به معنای این نیست انقلابی دمکراتیک صورت گرفته. انقلاب یک دگرگونی توده‌ای، عمومی و متداوم است که می‌کوشد یک سیستم سیاسی را تغییر دهد. اما الزاماً به دمکراسی فرانخواهد روئید.» از نظر او «برای این که انقلابی دمکراتیک باشد، می بایست که رهبری ای دمکراتیک و ارزش‌های دمکراتیک داشته باشد. بدون این، انقلاب امروزه در کشورهای اسلامی می‌تواند به یک هرج و مرج منتهی شود، یا جنگ داخلی و یا حتی به سوی یک جمهوری اسلامی» همانطوری که در ایران اتفاق افتاد.

آقای ردیسی به همین سان توضیح می‌دهد که مخمر انقلابی در لیبی و یمن به همان میزانی که در تونس و مصر بود، قدرتمند است، اما شانس‌های دگرگونی دمکراتیک همه به همین پیش رفتگی نیستند. «دمکراسی نوزاد یمنی با تهدیداتی بسیار جدی روبروست. این کشور با قبیله‌گری، جنبش‌های مذهبی رادیکال و به اندازه‌ی کافی قدرتمند حسابی مین‌گذاری شده، و تازه خطر تجزیه طلبی جنوب هم امری واقعی است.»

از سوی دیگر «لیبی خیلی خوب شروع کرد، اما از موقعی که مردم مسلح شدند و مجبورند که با دیکتاتوری خونریز پنجه در پنجه افکنند، و دخالت نظامی خارجی هم به این افزوده شد، داده‌ها رو به پیچیده شدن گذاشت.» آقای ردیسی توضیح می‌دهد که از همین حالا شاهد مجادله‌ای میان شاخه‌ی نظامی و شاخه‌ی سیاسی انقلاب لیبی هستیم، و اضافه می‌کند که در لحظه‌ی کنونی: «هنوز چهره‌ی یک رهبری لیبیایی را نمی‌بینیم، رهبری که به احتمال قوی از جنگ برخاسته تا از سیاست. این همان چیزی است که در الجزایر طی جنگ استقلال دیدیم. احتمال بسیار قوی هست که لیبی هم به سوی یک چنین رژیم متماثل شود، با یک قدرت غیرنظامی ضعیف، البته بدون این که موجودیت یک هسته‌ی عملی دمکراتیک را فراموش کنیم.»

استاد علوم سیاسی تونسی اما بهر حال خوش بین است: «عملاً در همه‌ی شورش‌های عربی شاهد حضور قدرتمند مطالبات آزادیخواهانه ایم. مردم و جوانان خواهان آزادی‌اند. شاید که هنوز تصویر روشنی از سیستم سیاسی آینده ندارند. اما می‌دانند که می‌خواهند آزاد باشند.»

تأثیر شیوع

با این حال، تأثیر شیوع و سرایت در حدی است که دامنگیر شدن آن به کشورهای دیگری چون مراکش و اردن خارج از موضوع نیست. مراکش پیشاپیش با طرح اصلاحات آینده نگری کرده، اما به نظر می رسد مطالباتِ تظاهر کنندگان بیش از این هاست. «خاندان سلطنتی مراکش وارد بازی مسابقه با زمان شده. آیا آنها به اندازه‌ی کافی توان رفتن هر چه شتابان تر در جهت نظام سلطنتی مشروطه را دارند؟» و به شوخی اضافه می کند «به هیچ عنوان نمی بایست نمونه‌ی انگلیسی را سرمشق قرار داد، در غیر این صورت باید پنج قرن انتظار کشید.»

شرایط در اردن، اما پیچیده تر و مشکل تر است. ابتدا موجودیت اسرائیل در همسایگی است. حمادی ردیسی توضیح می‌دهد که «در واقع امر شرایط شبیه به بحرین است (که اکثریتی شیعه مذهب دارد) در جهتی که [اردن] اکثریت بسیار قابل توجهی فلسطینی دارد. بی‌ثباتی در حکومت سلطنتی منجر به بی‌ثباتی ای منطقه ای خواهد شد. نمی توان حکومتی جمهوری در اردن متصور شد که اکثریت آن به فلسطینی ها متعلق نباشد.»

شانس های تونس

تونس شانس های زیادی برای تبدیل شدن به یک دموکراسی دارد. آقای ردیسی پرسش گر است و می‌گوید «موضوع ارزش ها شاید تنها موضوعی باشد که زمینه بحث و مجادله را فراهم آورد. آیا تونس با رعایت گسترده‌ترین آزادی‌های ممکن لیبرالی (آزادی عقیده، اندیشه، تجمعات و غیره) یک دموکراسی لیبرال خواهد شد، یا این که حاصلی از درهم آمیزی اسلامی خواهد بود در نوسان میان مدل ترکیه و مدل پاکستان؟» این موضوع تنها از طریق مجلس موسسان که روز 24 ژوئیه آینده انتخاب خواهد شد، مشخص می شود، هر چند که احتمال به تاخیر انداختن این تاریخ زیاد است.

فرای این، موضوعی فوری تر هم هست، و آن هم روشن شدن جایگاه سیاسی است. «انقلاب تونس بدون هیچ رهبری سیاسی ای صورت گرفت. درست به فوریت بعد از آن، شاهد بازگشت تشکلهای سنتی پیشاپیش موجود که نیروهای اصلی اپوزیسیون بودند، بودیم؛ و امروز چیزی حدود پنجاه حزب سیاسی داریم. یعنی شاهد یک توسعه و تکثر احزاب سیاسی هستیم، احزابی که به جز برخی از آنها، فاقد پایه ی اجتماعی‌اند. حتی مشروعیت کمیسیون عالی مسئول برگزاری انتخابات هم زیر سؤال است. می توان گفت که در شرایط کنونی شاهد یک لحظه‌ی انسداد در تونس هستیم، یکی از اولین از دست رفته ها.»

سه شرط برای در پیش گرفتن مسیر دموکراسی

از نظر استاد علوم سیاسی تونس، سه شرط است که اجازه می‌دهد تونس در مسیر دست یابی به دموکراسی گام نهد. این شروط راه های حرکت به سوی دموکراسی از نوع لیبرال، در تقابل با آن چیزی که در انگلیسی "illiberal democracy" (دموکراسی غیر لیبرال) می‌نامند، خواهد گشود.

اول از همه صبر و استقامت. فعالین [انقلاب] همه چیز می خواهند، همه را هم فوری می خواهند. مهلت زمانی سیاستمداران با مهلت زمانی مردم و جمعیت با هم هماهنگ نیست. چیزی که توضیح گر «اشاعه و تکثر تحسن ها، تظاهرات و حتی پدیده ی خودسوزی ها، که همچنان ادامه دارند و نشانگر امتناع مسری در مقابل هر نوع تحقیری در تونس است». به این طریق برای هر نوع حکومتی بازگشت به نقطه‌ی اولیه بسیار مشکل خواهد بود. و اضافه می کند «چرا که تونس ها امروز عمیقاً حساسند، حساسیتی که به احادی اجازه نخواهند داد اندکی پیروزی‌شان را به یغما ببرد.»

شرط دوم، انعطاف پذیری است. این [مترادف] اعتدال نیست. «به این طریق می‌توان همچنان رادیکال ماند و انعطاف پذیر هم بود، معتدل، اما قاطع و محکم. بطور مثال، اسلامیت ها در زمینه‌ی ایدئولوژیک قاطع و محکم اند، اما در زمینه‌ی سیاست پراگماتیک‌اند». به این طریق می‌بایست که

فعالین برای این که بتوانند با یکدیگر همکاری و هماهنگی نمایند، رفتاری منطقی و معقول در پیش بگیرند.

شرط سوم تحمل و رواداری است. به نقل از آقای ردیسی «گروه لائیک‌ها با پذیرش احزاب اسلامیست در تقابل با تمایلاتش حرکت کرده، اما آنها می‌خواهند که احزاب مذهبی هم به همین میزان تساهل و رواداری عمل کنند. تساهل به معنای حق متفاوت بودن، حق اشتباه و خطا کردن، و همچنین حق درگیر نبودن [بی‌خیالی] است. مردم حق دارند که در کوران [انقلاب] نباشند، هم عقیده‌ی اکثریت جمعیت نباشند، این‌گونه افراد حق رواداری و تحمل شدن دارند، در غیر این صورت به دام رژیم اسلامی از مدل پاکستانی خواهیم افتاد». از نظر این متفکر تونسی «پاکستانی کردن دموکراسی مشتمل بر داشتن انتخابات است، اما توده‌ی مردم ماهیتاً محافظه‌کار و متعصب باقی می‌مانند، با جزیره‌هایی از مدرنیته که در مقابل کنفورمیسم و محافظه‌کاری عمومی به مقاومت برمی‌خیزد».

تونسی خواهان اصلاحاتی رادیکال است، در حالی که در ابتدا دولت و گروهی از برگزیدگان می‌خواستند هسته‌ی مرکزی قانون اساسی 1959 را حفظ کنند، که البته قانونی لیبرال است، اما به فساد و ابتذال کشیده شده. در چنین شرایطی، تونس امروزه همچنان روزهایی با شرایط انقلابی را از سر می‌گذراند، روزهایی که راهنمون اصلاحات نه توسط دولت و نه توسط برگزیدگان در قدرت، بلکه توسط توده‌های خیابان روشن شده است. بر خلاف مصری‌ها و الجزایری‌ها، تونسی‌ها هر روز در خیابان‌اند تا خواهان تغییرات شوند.

انقلاب مصر

حمادی ردیسی می‌گوید اگر با مصر مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که هرچند مخمر انقلاب کم و بیش شباهت داشته، یعنی توسط فیس بوک، تظاهرات جوانان و غیره، نتایج، اما متفاوتند. ابتدا این که حسنی مبارک فرار نکرد، اما خود گذار را سازماندهی کرد. بعد از آن، ارتش در حال بازی کردن نقشی بسیار مهم برای تضمین گذار است. تفاوتی دیگر نشانگر تباین میان این دو کشور است؛ تونس گزیدن قانون اساسی جدیدی که پایه گذار رژیم پارلمانی خواهد بود را برگزیده، در حالی که مصر تصمیم گرفته که قانون اساسی پیشین‌اش از نوع جمهوری را حفظ کند.

و می‌افزاید: «همین مثال نشان می‌دهد که مورد تونس یک انقلاب مردمی بود و همچنان هست و در جایی که تناقضات همچنان آشکارا مشهودند، به این ترتیب قادر خواهد بود به دموکراسی از نوع جهانی آن دست بیاید. در حالی که در مصر این تناقضات کنترل شده‌اند، در نتیجه احتمال این هست که اگر مصر به سوی دموکراسی گام بردارد، این دموکراسی از نوع کنترل شده خواهد بود، یک دموکراسی نمایندگی شده، قیم گونه».

در اوضاع و احوال کنونی انقلابات عربی، شاهد اصلاح نقش ارتش هستیم. حال چه تونس باشد، چه مصر، یمن یا تا حدودی در لیبی، می‌بینیم که نظامیان طرف خود را انتخاب می‌کنند و از فرمان آتش بر علیه جمعیت سرپیچی می‌کنند و مطالبات جمعیت را مورد حمایت قرار می‌دهند. به همین سان می‌توان گمان برد که در مصر نیز، ارتش قدرت را به یک دموکراسی انتقال خواهد داد، اما این دموکراسی، دموکراسی ای جهت داده شده، از نوع کنترل شده توسط نظامیان، که نقشی در پشت صحنه به عهده خواهند گرفت، خواهد بود. «به این ترتیب است که می‌توان از دو مدل رژیم صحبت کرد، یکی ترکیه و یا پاکستان. و بسیار مهم است که در ابتدا ارتش نقشی میانجی‌گرانه به عهده خواهد داشت، که در این نقش خود احتمالاً حافظ لایسیته خواهد بود، چرا که این کشورها به زمانی برای انطباق نیاز دارند.»

نمونه‌ی ترک

از نظر حمادی ردیسی، نمی‌بایست ساده نگر بود، اگر شرایط اجتماعی نشانی از آمادگی داشته باشد، اسلامیست‌ها به سرعت بسیار پر اشتها خواهند شد. «آنچه که در نمونه‌ی تجربه‌ی ترک از نظر

تاریخی بسیار جالب است، این است که ارتش و قشر سیاسی های لائیک بطور عمومی، در همان دوران آتاتورک، اسلامیت ها را به سوی پذیرش و فطری نمودن لائیسیته رانند.» در حالی که در تونس و در مصر، النهضة و اخوان المسلمین، لائیسیته را، به معنای جدایی میان دین و دولت، نمی پذیرند. اندیشمند تونسی برآشفته ادامه می دهد «آنها حتی فرمولی را که من پیشنهاد می کنم نیز نمی پذیرند، یعنی بی طرفی دولت در زمینه ی دین و به این معناست که در قانون اساسی اشاره ای به دین دولت نشود. بدین سان در را باز می گذارید که نه تنها جامعه با ریتم عادی خود، و بر اساس ثرم های خودش زندگی کند، بلکه در عین حال اسلامیت ها هم زمانی که به قدرت برسند، بند اول قانون اساسی تونس و بند دوم قانون اساسی مصر را بهانه نخواهند کرد، تا اسلام خودشان را اجرا و عملی کنند.» و آقای ردیسی هشدارگونه می افزاید «اگر که داریم قانون اساسی ای برای پنجاه سال آینده تهیه می کنیم، نمی توان همچنان و برای همیشه وام دار و وابسته به یک نگرش اعتدالی از اسلام ماند. خوب می تواند که روزی یک حزب اسلامیت در انتخاباتی دمکراتیک برنده شود، و بعد هم شروع کند به اجرا و عملی کردن قوانین شریعت، چرا که [در قانون اساسی] اسلام دین اعلام شده ی دولت است».

ضدانقلاب

از نظر او، جهان عرب مواجه با لحظه ی انقلابی بزرگی است، اما اطمینانی نیست که همه ی این انقلابات به استقرار دمکراسی لیبرال منتهی شود. «نمی بایست قدرت ضدانقلاب را دست کم گرفته و فراموش کرد؛ ضدانقلابی که امکانات و ابزار سازماندهی خود در سه یا چهار سال آینده را در اختیار دارد.» در واقع برای تثبیت و استقرار دمکراسی ای نوزاد، به زمان نیاز است. ضدانقلاب هم همینطور می تواند از درون یک نیروی توازن که روی ثبات و توسعه ی اقتصادی سرمایه گذاری می کند، سر برآورد. این جریان نیرویی اساساً غیرنظامی، و نسبتاً سالم خواهد بود، به معنای اینکه فاسد [از نظر مالی] نخواهد بود. و برآورد می کند «فراموش نکنیم که مردم اساساً برای آزادی و علیه فساد به انقلاب برخاستند. یک جنبه ی روحی بسیار مهم در این انقلاب است».

انتظارات بسیار عظیم اند. اما دمکراسی، مدرنیزاسیون و راه حل برای مشکلات اجتماعی - اقتصادی هم نیازمند پیش روی با ریتم خودشان هستند. این است موضوع کنونی این انقلابات.

از نظر آقای ردیسی برای این که جهان عرب - مسلمان دمکراتیزه شود، می بایست که این دمکراتیزاسیون را به روشی لیبرال به انجام رساند. «یعنی با در نظر گرفتن این که فضای سیاسی فضایی بی طرف است نسبت به نعارضات، حتی اگر که برانگیزاننده ی حساسیت های مذهبی باشد، مثل همه ی کشورهای جهان. این حساسیت مذهبی نمی بایست برنامه ای مذهبی باشد». امروز ما در این لحظه ایستاده ایم. به چهار یا پنج سال دیگر نیاز داریم تا ببینیم در این چالش موفق بوده ایم یا خیر. حمادی ردیسی نتیجه می گیرد «این موفقیت در مقایسه با دیگر معضلاتی که جامعه ی خاورمیانه ای با آنها روبروست، تعیین کننده خواهد بود؛ معضلاتی همچون استثنای فرهنگی، همگرایی فرهنگی ای که موفق نیست، که نه کاملاً مدرن است و نه کاملاً سنتی، که جامعه را در حالتی ناراحت فرو می برد، چیزی که همچون یک تراژدی با آن برخورد شده، در عین اینکه این همگرایی فرهنگی می تواند سعادت بزرگ باشد».

حمادی ردیسی همچنین نویسنده ی سیاست در اسلام (نشر L'Harmattan در 1998) و استثنای اسلامی (نشر Seuil در 2004) است.

تصویر از آژانس فرانس پرس/ فتحی بلید

بر سر لیبی چه خواهد آمد

کیومرث صابغی

چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۰ - ۶ آوریل ۲۰۱۱

همان زمانهایی که طرح تغییر رژیم عراق به بررسیهای نهایی رسیده بود و امریکا برای آماده کردن اذهان عمومی از بزرگی و قدرت ارتش عراق دم میزد، فی الواقع صدام حسین را به دامی نزدیک میکرد که نهایتاً خود وی تار و پودش را بافته بود، وان خود پرستی و خود ستایی بیش از حد قبیله ای صدام بود. و هم ان بود که وادارش کرد که بماند و حکم اعدام را در یابد. حال آنکه حسنی مبارک با شعور شهر نشینی، همانند شاه، زندگی را بر "مرگ شرافت مندانه" ترجیح داد.

جهان "دموکراسی دوست" غرب اقتدار گرایی قذافی را در کنار بقیه استبداد گرایان جهان، که حاصل تقسیم بندی های نامیزان دنیا بعد از جنگ جهانی دوم بود، نه تنها ارج نهاد، آنهم فقط به خاطر خود ستایی و خود پرستی نوع غربی اش در مقابله با بلوک شوروی، بلکه خیل عظیم و میلیونی مردم این کشورها را به عقب افتادگی و جهالت نیز متهم کرد. و هم این اینان امروز بعد از گذشت بیش از نیم قرن از امضای منشور سازمان ملل در دفاع از حقوق بشر، سخن از حمایت مردم لیبی و شان انسانی آنان میرانند.

چه اتفاقی افتاده است؟

۱- نسل سوم بازیگران، یعنی نسلی که نه بازماندگان حافظه جنگ زدگان، بل نسلی فارغ از تهمت ها، قحطی ها، پریشان روانی ها و نهایتاً آزاد اندیش تر از پیشینیان خود پا به میدان تشخیص ها و تعیین سر نوشت ها گذارده اند. این نسل نه بار کش تعصبات خاکی و قومی گذشته اند و نه ریشه در خود بزرگ بینی های نا معقول دارند. پراگماتیست های هستند که وجود را نه در خوبی و بدی و یا بهشت و جهنم، بلکه در روند آن و سایه روشنهایش بررسی میکنند. طبیعی است که پاسخی به مراتب امروزی تر میابند.

۲- بخشی از ریشه های سنت به آن شکلی که درگذشته اقوام و افراد را به هم پیوند میداد و نتیجتاً "ما" را میساخت، به مرور به "من" خود مختار بدل شده است که پایه های اولیه و اساسی تمرین دموکراسی و نتیجتاً شرط حضور در جامعه است.

۳- با نزدیک تر شدن جهان به هم، تعصبات مرزی کاهش پیدا کرده که تحمل و همزیستی مسالمت آمیزتر شده است.

۴- با کاهش فقر جهانی، امکان پرورش فکری در بسیاری از این کشورها نسبت به گذشته افزایش یافته که منجر به رشد آموزش و فراگیری دانش

های نو شده است.

شک نیست که عوامل دیگری هم در این تغییر و تحول و دگرگونی جهان نو دخیل هستند که میتوان بر شمرد. لکن به گمان من این ها شروط اساسی دگر دیسی روش و دیدگاه غرب

“دمکراسی دوست” نسبت به مردم این کشورها میباشد. بر این مبنا است که سیاست حمایت از مستبدین به سیاست دفع دیکتاتورها بدل شده است و نه ضرورتا حمایت از مردم

این کشور ها به ذم شعار های حقوق بشری که از زمان کارتر تا به حال از زبان مدیران کاخ سفید شنیده میشود. تصور نشود که غرب به توبه از رفتارش نسبت به مسلمانان بوزنی، به نسل کشی قذافی معترض است بلکه بار دیگر این مساله کنترل سوخت است که غرب را به لیبی کشاند و نه به بقیه شمال آفریقا و یا سوریه.

با توجه به این پیش گفتار بر خورد به لیبی ۲ وجه دارد:

وجه اول: شرایط قذافی در لیبی است که از پوپولیسم قبیله ای شبیه صدام حسینی برخوردار است. هم این امر است که وی بدون ترس از عاقبت در اسلحه خانه را باز کرد و میلشای بی تجربه مسلح به خیابان ها ریخت. از سویی دیگر خود قذافی است که هنوز تصور خدایگانی اش قوی تر از ذهن فعال منطق اش عمل میکند. در این جا هم باز صدام را به خاطر میآورد.

وجه دوم: فرانسه و اینگلیس، یا در واقع ناتو (امریکا) است که نقش حال المسائل را به عهده گرفته است و تا آنجا که من در زندگی سیاسی ام به خاطر میآورم، ناتو ذهن خوش صدایی در خاورمیانه به وجود نیاورده است. اوباما (ناتو) گفته ست که ما در لیبی قشون پیاده نمیکنیم. اگر این قول را بپذیریم، باید فاتحه دفاع از مردم لیبی را یک سره خواند، چرا که “فضای بی پرواز” در نهایت حملات محدود هوایی علیه قذافی است و نه کارایی در مقابل سربازان و میلشای وی. این حملات نقششان را در همان ۲ روز اول به پایان رساندند و به همین دلیل بود که سوئد در هفته پیش، “متفکرانه”، ۷ هواپیما در اختیار ناتو گذارد. نتیجه اینکه، همانطور که اتفاق افتاد، مخالفین شهر به شهر عقب نشینی کردند و چرخ بار دیگر به دست قذافی افتاد و اپوزیسیون در تنگنا قرار گرفت. خب، اگر همچنان “ناتو” بخواهد اینور خط بایستد و قذافی ان طرف، در این صورت زمان به نفع قذافی عمل میکند و “ناتو” بازی را میبازد. اما اگر وارد میدان شود، یعنی قشون امریکا را به میدان بکشاند، در این حال پای چوبین و شکننده امریکا به لیبی میرسد که شانس ترکیدنش زیاد است. در این صورت، اگر این دو سمت معادله را در کنار هم قرار دهیم منطقا باید نتیجه بگیریم که این حرکت مردمی علیه قذافی در این برجه آغازی بود برای یک زور آزمایی مقدماتی و نه ضرورتا حمله نهایی برای سرنگونی. که به نظر میرسد با توجه به داده ها و صف آرای های نیروها، چنین استنباطی زیاد دور از عقل نباشد. البته احتمال اینکه قذافی در این میان مجبور به دست زدن به اصلاحات” هم

بشود وجود دارد، ولی با توجه به روحیه وی، این "خود" وی است که باید اقدام به این کار نماید.

بدیهی است که میتوان سناریوهای دیگری را بر روی کاغذ آورد که فصل گشای نظر زنی ها و ارزیابی های دیگری باشد. اما مشاهدات تا به امروز من، من را بر آن میدارد تا آینده لیبی را جدا از استبداد نوع قذافی ببینم اما نه امروز. حال آیا تحجر اسلامی نوع "الله اکبری" در کمین لیبی نشسته است یا نه، همانند بقیه کشور های در حال رهایی؟ امیدوارم که آن روز نیاید.

اشاراتی به قطعنامه ۱۹۷۳ و دیگر حملات بشردوستانه شورای امنیت

برگردان ناهید جعفرپور

پنج شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۹۰ - ۳۱ مارس ۲۰۱۱

Norman Paech

آنچه که امروز در حال جریان است، از قبل پیش بینی می شد. موشک های ائتلافیون غربی و حال بمب های ناتو راه را بسوی تری پولیس آزاد می سازند تا قذافی را مرده یا زنده از مقامش بزیر بکشند. رئیس جمهور آمریکا باراک اوباما با وجود اینکه هنوز این مسئله را رد می کند اما در واقع این هدف اوست.

قذافی باید برود. حتی سارکوزی همکار فرانسوی اش هم نگذاشت تا جای هیچ شکی در ماموریت وی وجود داشته باشد. از نظر وی بدی را باید از ریشه سوزاند. قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت برای رهبریت چنین جنگی دیگر از توافقات نیست.

این را باید روسها، چینی ها، هندی ها و بریزیلی ها می دانستند. اعتماد به ائتلاف برای چنین جنگی با توجه به خوشحالی های پاریس و لندن حداقل احمقانه است. آنها نباید به این امر اعتماد می کردند که گویا قرار است ارتش ائتلافیون بعد از انهدام سریع تسلیحات هوایی لیبی و ضدهوایی ها عقب نشینی کنند و وقت خود را تنها بصورت دفاعی در اختیار محافظت از غیرنظامیان قرار دهند. درگذشته ای نه چندان دور یک چنین موردی رخ داد. زمانی که رئیس جمهور آمریکا جرج

بوش پسر، ارتش عراق را در سال ۱۹۹۱ از کویت بیرون راند، قبول نکرد که ارتش خودش را همزمان به بغداد بفرستد تا صدام حسین را سرنگون سازد. به خاطر این مسئله شدیداً به وی انتقاد شد. اما قطعنامه ۶۸۷ سازمان ملل تنها اجازه آزادی کویت از دست ارتش عراق را صادر کرده بود و نه بیشتر. امروز می توان در آن باره بحث کرد که آیا تفسیر دست و دلبازانه از قطعنامه و حمله آنی در یک شرایط مناسب برای برکناری صدام حسین می توانست جنگ را در سال ۲۰۳ با قربانیان گسترده اش غیر ضروری سازد؟ بله اما قطعنامه ۶۸۷ بروشنی اجازه این کار را نمی داد.

ما می دانیم که در رای گیری ۱۷ مارس هر دو قدرت صاحب حق و تو یعنی روسیه و چین به خاطر نگرانی عمیق شان رای ندادند. امروز آنها به این جنگی که اوباما نمی خواهد از آن به نام جنگ نام ببرد، انتقاد می کنند. ما این داستان را می شناسیم. گذشته از همه دروغ ها که امروز در باره تعداد و ملیت قربانیان غیر نظامی پخش می شود، حملات بمبارانی و موشکی دیگر در چهارچوب قطعنامه ۱۹۷۳ نیست که می گوید "باید به تمامی ابزار ممکن متصل شد (...)" تا غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی نشین را به اضافه بن غازی که از سوی حملات جماهیر عربی لیبی مورد تهدید قرار دارند، مورد محافظت قرار داد". همراهی کردن مارش شورشگران در تری پولیس را با بمب و موشک به هیچ وجه وظیفه محافظت از غیرنظامیان را که در قطعنامه قید شده است برآورده نمی کند بلکه راه فتح تری پولیس را هموار می سازد. در واقع این خود بروشنی خدشه دار نمودن آن قطعنامه سازمان ملل است.

اما مشکل خیلی عمیق تر از این حرفهاست. ماده ۴۲ منشور جهانی سازمان ملل به شورای امنیت این قدرت را داده است که وظیفه محافظت از مردم غیر نظامی در مقابل حملات دولت هایشان را بعهده بگیرد. شورای امنیت تنها مرجعی است که در تصادمات گسترده داخلی میان شورشگران و دولت - حال می خواهد جنگ داخلی باشد یا نه - دخالت کند. البته تا آنجائی که آکسیون های نظامی مرز های خود را گذر نکرده باشند تمامی کشورهای همسایه موظف به رعایت کامل بی طرفی می باشند. طبق ماده ۴۲ منشور جهانی زمانی می تواند به آکسیون های نظامی ختم شود که اگر تهدیدی یا شکافی در صلح جهانی و یا حملات نظامی بر علیه این صلح وجود داشته باشد. این فرمول بندی منظورش تصویری کلاسیک از جنگ میان دولت هاست و پاسخی برای شورش های درون کشوری، قیام ها و یا کودتا ها که مثل همیشه زیر پوشش "حق تعیین سرنوشت" در پیکره ممنوعیت دخالت و ضمانت حق بر سرزمین قرار دارد، نیست. در زمان مبارزات آزادی بخش ضد استعماری ۱۹۷۷ توسط دو پروتکل الحاقی به پیمان ژنو قوانین حقوق بشردوستانه اضافه شد و قانونیت گرفت. در آن پروتکل های الحاقی یک چنین "حملات نظامی بشردوستانه" در تصادمات درون دولت ها قید نشده است.

برای اولین بار شورای امنیت در سال ۱۹۹۱ مقرر نمود که شرایط خدشه دار شدن حقوق بشر در عراق با ابزار شورای امنیت مبارزه گردد. به

این مفهوم که مردم کرد را در شمال عراق در مقابل حملات صدام حسین محافظت نمود. در قطعنامه آن یعنی قطعنامه 688 صادره در آپریل ۱۹۹۱ ادعا شد که فشار بر علیه کردها صلح جهانی و امنیت منطقه را مورد تهدید قرار داده است. البته بدون توضیحات بیشتر و دلایل بیشتر. شورای امنیت توانست چینی ها را که نمی خواستند این قطعنامه را امضا کنند در ابتدا توسط موج عظیم آوارگان که از مرزهای سوریه و ایران در حال حرکت بودند از خطر امنیت بین المللی متقاعد سازد و به رای دادن بکشاند. آن قطع نامه از این روی هم آنچنان خطرناک نبود چون با وجود اینکه خودمختاری دولت درشمال را محدود می ساخت اما اجازه حمله نظامی را نمی داد.

در جایی دیگر یعنی یک سال بعد در سوماتالی زمانی که موضوع بر سر این بود که خشونت عمومی و حملات بر علیه مردم غیر نظامی را خاموش کنند و راه فرستادن مواد غذایی و دارو را فراهم سازند. در آنجا شورای امنیت در دسامبر ۱۹۹۲ قطعنامه ۷۹۴ را تصویب نمود که طبق آن نیروهای نظامی چند ملیتی با دلایل خطر برای صلح جهانی به سوماتالی فرستاده شوند. این مسئله تنها شرایط نا امیدانه ای را برای مردم سوماتالی به وجود آورد. همانطور که برای همه روشن است این عملیات برای سربازان آمریکائی در سال 1994 با فاجعه ختم شد و حمله بشردوستانه نتوانست سوماتالی را آزاد کند. اما یکصدائی در قطعنامه این زنگ خطر را داد که راه شورای امنیت به بندر جدید تائید حمله نظامی رسیده است. این مسئله دوسال بعد خود را ثابت نمود آنهم زمانی که شورای امنیت در دسامبر ۱۹۹۴ با یک لشکر چند ملیتی - بگو آمریکا - با قطعنامه ۹۴۰ بر علیه رئیس جمهور هائیتی آریستیده برای سرنگونی وی فرستاده شد. در اینجا موضوع بر سر برقراری دموکراسی بود و از تهدید صلح جهانی و امنیت جهانی کلمه ای نام برده نشد.

ابزار جدید

بدینوسیله "حمله نظامی بشردوستانه" بعنوان ابزار شورای امنیت تثبیت شد اما هنوز پنج سال نگذشته توسط هجوم ناتو به یوگسلاوی سابق مجدداً از این امر سوء استفاده شد. تلاش برای مشروع کردن بمباران یوگسلاوی تحت عنوان " حمله نظامی بشردوستانه" و دفاع از حقوق مردم یوگسلاوی اساساً پیش نرفت و تنها با این امر از اقلیتی میلیتانت دفاع گردید. این شکست باعث شد تا دبیرکل آنزمانی سازمان ملل کوفی عنان کمیسیونی را ایجاد کند که سوء استفاده از "حمله نظامی بشردوستانه" را متوقف سازد و آلترناتیو هائی را مشخص سازد. از آن کمیسیون طرح مشهور: Responsibility to Protect بیرون آمد که حتی در سال ۲۰۰۵ در نشست عمومی سازمان ملل باعث صادر شدن یک قطعنامه شد. این قطعنامه بر این اساس تعیین شد که تمامی کشورها مسئولند تمامی شهروندانشان را در مقابل خدشه دار شدن شدید حقوق بشر محافظت نمایند و اگر در این موقعیت قرار نگیرند که این وظیفه را انجام دهند سپس این وظیفه به عهده جامعه ملل قرار می گیرد.

اگر هم ضروری باشد با خشونت اینکار را کنند. البته این مسئولیت تنها توسط شورای امنیت قابل اجرا خواهد بود و دولت ها مثل گذشته از ممنوعیت خشونت برخوردار خواهند بود.

می توان قطعنامه ۱۹۷۳ را بعنوان مثالی برای این: Responsibility to Protect دید اگر که بمانند اکثریت شورای امنیت خدشه دار شدن حقوق بشر را در لیبی اینقدر سخت و بزرگ دانست. اما اعضای شورای امنیت می بایست این مسئله را فراموش نکنند که این شرایط در لیبی از سه هفته پیش ایجاد نشده است و آنها این سه هفته به این امر مطلع نشده اند و آنها لیبی را تحمل نمی کردند بلکه توسط همکاری مشترکشان با قذافی حتی خدشه دار شدن حقوق بشر را ممکن نموده اند. شاید این قطعنامه قانونی باشد اما مشروعیت ندارد. همینطور اینکه شورای امنیت جنایت های بسیار بزرگتری را در فاصله جنگ غزه ۲۰۰۸/۲۰۰۹ بدون عملی در مقابلش گذاشت که اتفاق بیافتند و محدوده هوائی ممنوع اعلام نکرد و غیر نظامیان را در مقابل حملات فاسفر سفید محافظت نکرد را می توان بعنوان یک جنایت جمعی ارزیابی نمود. در برابر این جنایت ها ماده ۴۲ منشور سازمان ملل هیچ عکس العملی نشان نداد.

تنها دولت هایی که رای ندادند شک به استفاده سیاسی از حمله نظامی نداشتند - با تمامی نقد به عملکردهای قذافی و خدشه دار شدن حقوق بشر در لیبی - اکنون این شک با توجه به خدشه دار شدن روشن قطعنامه ۱۹۷۳ توسط رهبریت جنگ و استراتژی جنگی آشکار شده آنان تائید گردیده است. این عملیات خارج از این قطعنامه انجام شده و از این روی حقوق ملت ها را خدشه دار نموده است و نامشروع است. پیامد این امر پس گرفتن قطعنامه است و در این صورت 5 قدرت صاحب وتو باید مجدداً رای دهند و یا آراء خویش را منفی اعلام نمایند.

آیا بشار اسد است که در سوریه حکم می‌راند ؟

لوموند 25 مارس، 2011

برگردان: سیامند

سه شنبه ۹ فروردین ۱۳۹۰ - 29 مارس ۲۰۱۱

اتفاقی عجیب، چند ساعتی پیش از تظاهراتی که اعلام شده بود وسیع و گسترده خواهد بود، ممنوعیت و سپس اجازه‌ای انتشار به روزنامه‌ای متعلق به پسرعموی رئیس حکومت سوریه، ناظران را در مقابل این

سؤال قرار داد که آیا پرزیدنت بشار الاسد هنوز قدرتی برای اعمال کردن در کشورش دارد؟
اموری که موجب چنین برداشتی شدند، از این قرار بودند.

صبح زود روز پنجشنبه 24 مارس، وزیر سوری اطلاعات انتشار روزنامه‌ی الوطن، که در سوریه به عنوان روزنامه‌ی مستقل شناخته می‌شود، را ممنوع اعلام کرد. همانطوری که در این کشور معمول است، یعنی این که قدرت حاکم قرار نیست در مورد تصمیماتش به هیچ کس و یا نهادی پاسخگو باشد، او موجبی برای توضیح به مردم در رابطه با دلایل ممنوعیت این روزنامه نیافت. مطالب روزنامه، اما در سایت اینترنتی alwatanonline.com در اختیار عموم گذاشته شده بود. چیزی که موجب شد بدانیم این ممنوعیت در پی سرمقاله‌ی آتشین و جنگجویانه‌ی سردبیر وداخ عابد رابو، که زیر مطلبی با عنوان «نقطه نظرات الوطن» را امضا کرده بود، بوده است، که حداقل چیزی که می‌توان در رابطه با آن گفت، این است که فراخوانی به آرامش نبود. در فردای کشتار - چیزی حدود صد کشته - صورت گرفته در درعا، در جنوب کشور، به واسطه‌ی سرکوب اعمال شده توسط سرویس‌های متفاوت امنیتی، این روزنامه می‌نوشت: «آیا این منطقی است که یک دسته جوان به دولت اولتیماتوم بدهند تا مطالبات‌شان را برآورده کند؟ این است روش مسالمت آمیز و مدنی؟ برخی از آنها در پی رودررویی مسلحانه با نهادهای امنیتی هستند. در چنین شرایطی دیگر نمی‌توان جنبش آنها را "مسالمت آمیز" محسوب نمود. برعکس موضوع بر سر یک جنگ واقعی میان نیروهای امنیتی و گروه‌های مسلح است. چیزی که نیازمند برخوردی قاطعانه متفاوت و درخور با این موضوع است.»
و نتیجه می‌گرفت: «ما می‌بایست توی خیابان‌ها واکنش نشان دهیم، توی مساجد، توی کافه‌ها و رستوران‌ها، روی اینترنت و در کانال‌های تلویزیونی ماهواره‌ای. ما همه مسئولیم. هدف آنها ما هستیم. هیچ کسی از میان شماها نمی‌بایست بگوید که سرویس امنیتی مبارزه را پیش می‌برد. البته، درست است، آنها در مقابل عناصر مسلح درمیدان عملند، اما میدان عمل امروز، سراسر سوریه است، دانشگاه‌ها و خیابان‌هایش. همانطوری که مراقبت از آنها وظیفه‌ی ماست، حفظ امنیت نیز وظیفه‌ی مان است.» خلاصه کنیم، این روزنامه با اصرار هوادارانِ همیشگیِ رژیم را به برپایی ضدانقلابی در مقابله با اعتراضاتی که به هیچ عنوان حاضر به پذیرش کاراکتر «مسالمت‌آمیز» آن نبود، فرامی‌خواند.

با این‌حال در همان اوایل بعدازظهر، وزیر اطلاعات سوریه با تجدید نظر در تصمیم صبح‌اش، اجازه‌ی ظاهر شدن روزنامه روی پیشخوان کیوسک‌های روزنامه فروشی را صادر کرد، بی آن‌که همچنان دلیل تجدیدنظرش را اعلام کند. با توجه به نحوه‌ی کارکرد رژیم در سوریه، شکی نیست که دستور از مقامات بسیار بالا صادر شده بود، از نوع مقاماتی که با محتویات روزنامه موافقند، یعنی نظرشان حتی اگر همان پر کردن میدان به قول روزنامه هم نباشد، اما طرفدار

سیاست تشدید برخوردند. پیامی که این موضوع قرار بود به مردم بدهد، خالی از هر ابهامی بود؛ قدرت در سوریه نه به هیچ اولتیماتومی، و نه به تظاهرات خیابانی تسلیم نخواهد شد، تا زمانی که توانایی مقابله داشته باشد، چه از طریق توسل به ارتش و چه از طریق بسیج اعضای حزب بعث، و سازمان‌های اجتماعی وابسته به آن، این کار را ادامه خواهد داد. از آنجا که سوری‌ها پیش از این عملکرد این نیروهای شبه نظامی را در مقابله با مبارزان حقوق بشر دیده‌اند، می‌دانند که این تهدیدها باد هوا نیست و جدی است.

این ممنوعیت دروغین - راست گونه، به فاصله‌ای چند روز با خبر دروغین - راست گونه‌ای دیگری پیگیری شد، خبری همچنان پُر راز و رمز و عجیب. روز 8 ماه مارس، طی صبح، پایگاه اینترنتی سانا خبرگزاری رسمی دولتی سوریه، متنِ بخشنامه‌ای رئیس جمهور مبنی بر عفو زندانیان سیاسی را روی صفحات خود گذاشت. دو ساعت بعد این متن برای «لحظاتی به قصد تصحیح» از آنجا برداشته شد. اما برداشته شدن چند لحظه‌ای، دائمی شد. این امر نشان می‌داد که یا بشار اسد در انجام کارِ شاق خود زیاده روی کرده و تازه به یادش افتاده که این امر چه اثراتی می‌تواند داشته باشد، یا اینکه توسط اطرافیانش متقاعد - و یا این که حتی مجبور - شده که از چیزی که می‌تواند همچون عقب نشینی‌ای بزرگ در مقابل مطالبات مردم به نظر آید، دست بکشد؛ آن هم در لحظه‌ای که این مطالبات در خیابان‌ها طنین انداخته‌اند.

مداخله‌ای مشاور سیاسی و مطبوعاتی رئیس جمهور خانم بُثینه شعبان، عصر روز پنجشنبه 24 مارس، خواه ناخواه موجب به وجود آمدن تردیدهایی در رابطه با میزان قدرتی که همچنان بشارالاسد در راس حکومتی که از ماه ژوئیه 2000 در آن قرار گرفته، خواهد شد. طی کنفرانسی مطبوعاتی که شتابان و با عجله در آستانه‌ای جمعه‌ای که شاید در رابطه با بسیج توده‌ای تعیین کننده باشد، سازماندهی شده، خانم شعبان بی آن که نگرانی‌ای داشته باشد تاکید می‌کند: «رئیس جمهور استفاده از سلاح علیه شهروندان را بر نیروهای انتظامی ممنوع کرده، حتی اگر خود آنها هدف قرار بگیرند و در میان خود کشته و زخمی بدهند.»

در حالی که بر اساس شواهدی که در فیس بوک و یوتوب توزیع شده و در دسترس قرار گرفته‌اند، این باصطلاح تروریست‌های جندالشم و یا فتح الاسلام، که درست موقعی که رژیم به آنها احتیاج داشت پیدایشان شد، نیستند که شلیک می‌کنند، بلکه اعضای واحدهای نیروهای امنیتی‌اند. آنها بدون دریافت دستور این کار را نکرده‌اند. اگر بشارالاسد نیست که این دستور را به آنها داده، تنها چند نفری از نزدیک‌ترین افراد دور و برش، برای اینکه نگوئیم اعضای خانواده‌اش، می‌توانند چنین تصمیماتی را بدون مشورت با او گرفته باشند.

نمی‌توان در نظر نگرفت که رئیس حکومت سوریه، که در همان مسیر حرکتی معمر قذافی حرکت می‌کند، برای ماندن در جایگاهی که حدوداً یازده سال است توسط آنها که نفعشان در قدرت گرفتن او بود، در به کارگیری دو زبان متفاوت استاد شده باشد. فرض دیگر این است که ماهرالاسد، برادرش که دست بالا را در ارتش دارد، پسر عمویش رامی مخلوف، که کنترل حیات اقتصادی در سوریه را در ید کنترل خود دارد ... و البته صاحب روزنامه بی‌الوطن است، پسر عموی دیگرش، حافظ مخلوف، مرد قدرتمند سرویس‌های امنیتی دمشق، برای اینکه فقط از اعضای خانواده و کلان قدرت یاد کرده باشیم، به عنوان کسانی که هیچ تمایلی به تغییر، که حتی پیش از رئیس‌جمهور موجب از میان رفتن منافع و امتیازات آنها می‌شود، جنگی خندق به خندق علیه او پیش نبرند و او را مجبور به ورود در مسیر سرکوب نکنند.

تظاهرات روز جمعه 25 مارس و پاسخی که توسط حکومت به آن داده خواهد شد، یقیناً اطلاعات کافی در اختیار آنهایی که تردیدهایی در مورد واقعیت و میدان اتوریته و اقتدار شخصی‌ای که هنوز بشارالاسد به عنوان رئیس‌جمهور سوریه در اختیار دارد، دارند، قرار خواهد داد.

دوستان قذافی



پشت صحنه: شرکت های آلمانی سال های سال رژیم لیبی تحت رهبریت قذافی را با اطلاع دولت آلمان مسلح می نمودند (بخصوص با گاز های سمی)

Winfried Wolf

برگردان ناهید جعفرپور

شنبه ۶ فروردین ۱۳۹۰ - ۲۶ مارس ۲۰۱۱

مسلمانان گیزه های متفاوت و بخشا متضادی وجود دارند که چرا دولت آلمان شرکت ارتش آلمان را در ایجاد یک محدوده ممنوعه هوایی بر فراز لیبی قبول ننمود و همچنین دلائل خوبی هم وجود دارند که چرا حملات نظامی گسترده ای که هواپیماهای جنگی کشورهای ناتو و از همه مهمتر فرانسوی، بریتانیایی و آمریکایی بر علیه لیبی انجام می دهند اهداف دیگری را دنبال می کنند تا اهداف حقوق بشری و محافظت از مردم غیر نظامی لیبی.

البته در کنار حمله نظامی ناتو گزینه های سیاسی و اقتصادی بسیاری دیگری هم پیشنهاد شد از جمله به رسمیت شناختن " شورای ملی لیبی"،

کمک های مالی به آنها، ارجعیت دادن و کمک به آکسیون های نظامی مخالفین دولت در بن قاضی از طریق اتحادیه کشورهای لیگای عربی. مصر در روزهای آخر قبل از حمله غربی ها شروع کرد به مخالفان دولت در بن قاضی اسلحه بدهد. دولت برلین همه این اقدامات را رد نمود. یک هفته قبل از شروع بمباران ها وزیر امور خارجه آلمان اعلام نمود که می خواهد با هر دو طرف وارد مذاکره شود. یک روز قبل از اینکه شورای امنیت سازمان ملل تصمیم گیری کند آکسیون نظامی به اصطلاح جامعه ملل را تائید نماید، قذافی از موضع صدر اعظم آلمان بعنوان " دوستی با لیبی" قدردانی نمود.

در زیر مجموعه منافعی که حمله نظامی غربی ها را باعث گردید مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مسلماً نقش مهم را در اینجا منافع نفتی و گازی در فاز آخر عصر نفت بازی می کنند. در این بخش از زمان آغاز حرکت های انقلابی در کشورهای عربی پیشرفت های جدید مهمی صورت پذیرفته است که به این اوضاع یاری رسانده اند.

دلیل اینکه چرا موضع دولت آلمان ممتنع بوده است را می توان بخصوص در پشتیبانی تسلیحاتی دولت ها و شرکت های آلمانی از رژیم قذافی دانست.

پروژه گاز سمی

اوت ۱۹۸۸ فرانکفورت. یک زن در حدود ۴۰ ساله نزد یاکوب مونتا رئیس اسبق روزنامه فلزکاران آلمان و نزد من مسئول آنزمانی روزنامه سوسیالیستی می آید و خود را بعنوان سکرتر شرکت "ای ب ای" یعنی شرکت بین المللی احسان بریوتی معرفی می کند. وی با ارائه مدارک اظهار می دارد که شرکت آلمانی با اطلاع دولت آلمان در لیبی یک کارخانه برای ساخت گاز سمی (گاز خردل و گاز تابون) بنا نموده است. این اطلاعات برای ما در ابتدا ماجراجویانه بنظر رسید. ما فکر کردیم که چرا دولت آلمان تحت رهبری هلموت کل از دمکرات مسیحی ها و هانس دیتريش گنچر از " اف د پ " یک پروژه تسلیحاتی به این شکل را پشتیبانی و یا تحمل می کنند؟ دست آخر ما با مجله اشترن تماس می گیریم اما این مجله که مرکزش شهر هامبورگ است هفته ها ما را سر می گرداند ولی بالاخره در تاریخ ۱ ژانویه ۱۹۸۹ در روزنامه نیویورک تایمز مقاله ای مفصل در باره پروژه لیبی/آلمانی گاز سمی علنی می گردد. نویسنده مقاله ویلیام سفیره است و تیتراژه مقاله:

Auschwitz in the Sand

بعد از آن مجله اشترن هم این تم را سرمقاله کرد. در ماه های فوریه و مارس ۱۹۸۹ از این ماجرا یک دعوی شدید میان بن و واشنگتن شروع گردید. بعد از هفته های طولانی رد این ادعا اما بالاخره وزیر آنزمانی ولفگانگ شایوبله اخطار داد که عجولانه قضاوت نشود. - دولت هلموت کل می بایست همکاری خود را با قذافی در باره تولید تسلیحات گازی اقرار کند. بعداً این توضیحات داده شد که: در رباط از اوائل ۱۹۸۰ یک مرکز بزرگ شیمیائی (مرکز تلنولوژی شیمیائی) ساخته شد. که قاعدتاً می بایست پروژه ای غیر نظامی باشد اما در حاشیه این

تاسیسات کارخانه ای کاملاً زیر پوششی دیگر برای تولید مواد تسلیحاتی گازی بنا گردید. تجهیزات این کارخانه کاملاً از سوی شرکت آلمانی " ایم هایوزن - شیمی " که دفتر مرکزی اش در لار - شوارتز والد است به رباط فرستاده شد.

در ماه مارس ۲۰۱۱ در رسانه های بین المللی و آلمانی باره گزارشاتی علنی گشت. گزارش داده شد که دولت لیبی هنوز بیش از ۸،۸ تن گاز خردل از تولیدات سابق این کارخانه در اختیار دارد. البته در باره آن پروژه تنها اشاره کوچکی شد که: چند آلمانی حریص به قذافی کارخانه تولید تسلیحات گازی دادند. به همین صورت نا کامل این مسئله تم تلویزیون کانال یک آلمان " آ آر د ماگاسین " در تاریخ ۱۰ مارس ۲۰۱۱ شد. البته این که این مسئله در تلویزیون مطرح شد خوب بود اما داستان تا آنجا که می شد مختصر گشت.

داستان واقعی این ماجرا هیچگاه علنی نشد. شرکت ایم هایوزن به تنهایی قادر نبود این تجارت عظیم را با رباط انجام دهد. در واقعیت نقشه های این کارخانه گاز سمی و مرکز کارخانه جات شیمی از سوی صنایع سالز گیتزر: (SIG) Salzgitter Industriebau GmbH).

طرح ریزی شد. شرکت مادر سالز گیتزر آگ شرکت صد در صد وابسته به دولت آلمان است. دولت آلمان برای اینکه نقش کنسرن های دولتی را در پروژه گاز سمی لیبی مخفی سازد و سر پوش بگذارد این پروژه را با دو هویت ایجاد نمود. در واقع تحت نام این پروژه، پروژه ای دیگر با نام " فارما ۱۵۰ " در هنگ کنگ ایجاد گردید. ظاهراً شرکت آلمانی سال های طولانی تجهیزات تسلیحاتی را به " فارما ۱۵۰ " در هنگ کنگ فرستاده است اما در واقعیت در هنگ کنگ تنها یک شرکت صندوق پستی وجود داشت با یک دفتر مرکزی ۵۰ متری. شرکت سالزگیتزر آگ در نهایت اقرار نمود که کنسرن دولتی آلمان از سال ۱۹۸۵ اطلاعات در باره محل واقعی تاسیسات را در اختیار داشته است. همچنین شرکت های بزرگ دیگر آلمانی چون پرویوس زاک آگ که این هم دولتی است و کنسرن فولاد توسن در ساخت کارخانه تولید گاز سمی در رباط سهیم بودند.

جالب تر از همه این است که: در فضای افشای پروژه تسلیحات گازهای سمی معلوم شد که در همان زمان که کارخانه گازهای سمی در رباط ساخته شد یک شرکت که مرکزش در بایرن آلمان است بنام " این تک " تبدیل هواپیماهای ترانسپرت هرکولس لیبی را به هواپیما های تانک مواد سوختی سازماندهی نموده است. از این طریق این هواپیماها قادر شدند میراث های لیبی و میگ ۲۳ های لیبی را که بمب افکن های شکارچی هستند در هوا سوخت بدهند. از این طریق این هواپیماهای مجهز به بمب های گاز سمی بردی از لیبی تا اسرائیل را دارا شدند. گاز سمی و بمب های شکارچی با ظرفیت مسافت دور در اختیار رژیم قذافی باعث اعتراضات شدید اسرائیل به دولت آلمان شد.

قرار داد های عظیم از تری پولیس

پروژه رباط بروشنی تنها یک تجارت عادی نبود. دولت آلمان از ۱۹۸۵

جزء به جزء در باره این پروژه در لیبی اطلاعات در دست داشت. (گزارش های آن از طریق خبرگزاری آلمان "ب ان د" که مسئله را پی گیری می کرد تهیه می شد). بعد از این که این رسوائی فاش گردید دولت آلمان اجازه داد تا بخش بزرگی از شرکت های شیمی ایم هایوزن و "ای بی ای" به خارج از آلمان منتقل گردند.

هیچکسی در کنسرن سالزگیتزر مسئول این کار نشد. یورگن هپن استیل رئیس شرکت ایم هایوزن - شیمی به یک حبس مسخره محکوم شد (۵ سال) که تنها از این مدت زمان کوتاهی در حبس بسر برد. دادگاه از سود این تجارت گاز سمی که چیزی در حدود ۶۰ میلیون مارک بود دست و دل بازانه گذشت نمود. در همین زمان افشای کارخانه گاز سمی، پروژه دیگری هم افشا شد. موضوع بر سر ساخت یک کارخانه گاز سمی دیگر توسط آلمان بود البته باز هم افشای این کارخانه خیلی دیر صورت گرفت (۱۹۹۶) و باز هم شرکتی متوسط رابط دولت آلمان بود. البته بعدا این کارخانه مسکوت شد.

بر گردیم به سال ۱۹۸۹ این رسوائی به بحرانی جدی برای دولت سیاه زرد آلمان شد. کشتی های جنگی آمریکائی و همچنین هواپیما بر های روزولت قبل از سواحل لیبی در حرکت بودند؛ البته دو هواپیمای جنگی لیبی توسط ارتش آمریکا مورد هدف قرار گرفتند و این تهدید وجود داشت که تاسیسات رباط بمباران گردند. دولت آلمان کاملا نگران بود. سپس حوادث در آلمان شرقی و اروپای میانی و شرقی در گرماگرم خود قرار گرفت و بدینوسیله مسئله لیبی از سیاست روزمره گم شد. در حرکت سال های بعد وابستگی غرب به نفت بیشتر شد. سال ۲۰۰۳ دولت آمریکا نام لیبی را از لیست کشورهای تروریستی حذف نمود. سازمان ملل تحریم تسلیحاتی سبک خود را بر لیبی بر داشت.

خوب از این به بعد یک رقابت به نفع قذافی و خانواده اش آغاز گشت و مسلح کردن شدید رژیم لیبی شروع شد. مهمترین شریک لیبی در این مسئله نیروهای آلمانی و بریتانیائی بودند. سال ۲۰۰۵ در تری پولیس 30 پلیس اسبق آلمانی از کماندوی ویژه "گ اس گ - ۹" مستقر شدند. البته با توجیحات ظاهرا شخصی. اما آنها موظف بودند نیروهای ویژه قذافی را آموزش دهند. البته این سنتی قدیمی بود؛ در سال 1978 در تری پولیس مائور آلمانی هانس دیتز راتجن با چند متخصص دیگر آلمانی در لیبی مستقر شدند تا تیمی را به وجود آورند که تا سال ۱۹۸۴ نیروهای ویژه قذافی را با تکنولوژی مبارزاتی مدرن مجهز سازند.

سال ۲۰۰۷ کنسرن تسلیحاتی فرانسوی/آلمانی "ا ا د اس" با لیبی یک قرار داد بزرگ به مبلغ ۱۶۸ میلیون یورو بست. در فاصله سال ۲۰۰۸ و ۲۰۹ دولت آلمان تحت صدراعظمی آنگلا مرکل ارزش قرار داد تسلیحاتی به لیبی را به ۱۳ برابر افزایش داد.

یورگن گرس لین سخنگوی جامعه صلح آلمان در تاریخ ۴ مارس اعلام نمود که در زمان صدراعظمی آنگلا مرکل دولت آلمان جواز صادرات تجهیزات نظامی چون هلی کوپتر های جنگی، جیپ های ارتشی، تکنولوژی ارتباطات

جمعی و ... را به لیبی صادر نموده است. اگر که جنبش دمکراسی خواهی در تری پولیس سرکوب می گردد و مردم لیبی مجبور به فرار از لیبی می شوند دولت آلمان در این مسئله مقصر می باشد.

پسر قذافی که در مونیخ زندگی می کند در سال ۲۰۱۰ قاچاق اسلحه به لیبی می کرده است. دادستان مونیخ بر علیه وی پرونده ای را تشکیل داده است. این پرونده اوائل سال ۲۰۱۱ مجدداً مسکوت شد. رئیس پلیس مونیخ در یک هتل لوکس مونیخ یک مذاکره دوستانه در باره این پرونده با پسر قذافی انجام داده است.

همکاری مشترک نظامی آلمان/لیبی میان تری پولیس و دیگر کشورهای ناتو هم دنبال شد. در سال ۲۰۰۹ وزیر امور خارجه بریتانیا اعلام نمود که هم کاری مشترک دائمی با لیبی در بخش دفاعی وجود دارد. در این فاصله سربازان بریتانیائی " نیروی ویژه " ایر سرویس ویژه " آموزش بریگاد ۳۲ لیبی را بعهده گرفت. بریگادی که از سوی خامیس القذافی رهبری می شد و در ماه مارس ۲۰۱۱ این باریگاد حملات به محل های شورای ملی لیبی را انجام داد. ژنرال دینامیک کنسرن تسلیحاتی آمریکا در سال ۲۰۰۸ از طریق شعبه بریتانیائی اش تکنولوژی ارتباطی به مبلغ ۱۶۶ میلیون دلار آمریکائی به ارتش قذافی فروخت. این کنسرن از سال ۲۰۰۴ ارتش بریتانیا را با سیستم ارتباطی " بومن " مسلح نموده است. که توسط این سیستم زیگنال های دیجیتالی و زیگنال ها گ پ اس بکار گرفته می شوند. طبق گفته این کنسرن این سیستم زیگنالی در سال ۲۰۰۵ در عراق کاربرد فعال داشته است. شرکت تسلیحاتی بلژیکی اف ان هرستال به لیبی فشنگ و اسلحه گرم فروخته است. کنسرن هواپیماسازی فرانسوی داس سایولت هواپیماهای شکاری قدیمی ارتش لیبی را مدرنیزه ساخته است.

طبق تخمین انستیتوی بین المللی صلح استهکلم قذافی موفق شد بین سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ در حدود ۴،۴ میلیارد دلار آمریکائی برای خرید تسلیحات هزینه نماید. این مبلغ به همراه هزینه خرید تسلیحات در سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ بین ۶ تا ۸ میلیارد دیگر افزایش یافته است. اگر به مجموعه فروش تسلیحات به این منطقه توجه کنیم مبلغی بسیار بالا هزینه گشته است. مثلاً عربستان سعودی تنها در سال ۲۰۰۹ حدود ۴۱ میلیارد دلار تسلیحات خریده است. در تمامی آفریقای شمالی هزینه های خرید تسلیحات از صادر کننده های بزرگ غربی و روسیه انجام پذیرفته است تنها در سال ۲۰۰۰ این منطقه ۵،۱ میلیارد دلار تسلیحات خریده است. این مبلغ تا سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ دوبرابر گشته است. در خاورمیانه در سال ۲۰۰۰ در حدود ۷۰ میلیارد دلار تسلیحات خریداری شده است. از آن زمان این مبلغ همواره افزایش یافته است. در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار سالانه شده است.

در سال ۲۰۰۹ نمایشگاه تسلیحاتی لاوکس در لیبی برگزار گردید. این نمایشگاه در رقابت با نمایشگاه اندکس ابوزبی قرار داشت. اندکس ابوزبی یکی از بزرگترین نمایشگاه های بخش تسلیحاتی است. در نمایشگاه لیبی در سال ۲۰۰۹ هلیکوپتر های جنگی " آ د اس " و

هلیکوپتر های تیگر به نمایش گذارده شد. همچنین کنسرن تسلیحاتی آلمانی فرانسوی گزارش داده است که در تری پولیس قرار دادهای موفقیت آمیز منعقد نموده است.

در مارس ۲۰۰۹ رئیس اسبق بخش اداری این کنسرن گفت که فلسفه تجاری این شرکت را طوری زمینه چینی کرده اند که به مناسبات دولت آلمان و رژیم تری پولیس خوانائی دارد. رودریگر گروه دبیر کل کنونی راه آهن آلمان و عضو شورای اداری کنسرن فوق در آنزمان می گوید آلمان در این تجارت بسیار موفق است. وی می افزاید ما ماهی تابه یا دوچرخه صادر نمی کنیم بلکه تکنولوژی بالا و تولیدات بسیار مورد تقاضا زمینه کاری ماست.

نفت و گاز

آلمان در فاصله بحران موجود ۷٪ نفتش را از لیبی تامین نموده است. در آلمان در حدود ۴۰۰ پمپ بنزین وجود دارد که از سوی شرکت نفت لیبی و کمپانی لی میتت که مرکزش در قبرس است کنترل می شوند. این پمپ بنزین ها در قاعده با مارک " تام اول" و " ها ا ام" کار می کنند. در تمام اروپا لیبی در حدود ۳۵۰۰ پمپ بنزین و سه تاسیسات تصفیه نفت را کنترل می کند. در لیبی کنسرن انرژی آلمانی " ار و ا" و " وینتر شل" که خود مستقلا نفت استخراج می کنند مستقر می باشند. دیگر کنسرن های مهم نفتی در لیبی کنسرن ایتالیائی " ا ا ان ای" و کنسرن اسپانیائی رپسول و کنسرن اطریشی " او ام و" می باشند. کنسرن ایتالیائی در لیبی مستقیما با ۵٪ نفت لیبی شریک است.

در ۱۶ فوریه ۲۰۱۱ در زمانی که اولین موج جنبش اعتراضی بر علیه دولت در تری پولیس آغاز گشت، در لیبی تجارت استراتژیک انرژی منعقد گشت. که در آن لیبی، روسیه و ایتالیا سهم می باشند. همچنین یک جوینت ونتوره با هر دو کنسرن گاز پروم روسی . کنسرن ایتالیائی بنیان گشت. به این پیمان ۳۳٪ نفت استخراج شده از چاه های نفت گسترده "الفانت فلد" که در ۸۰۰ کیلومتری تری پولیس قرار گرفته تعلق دارد. در این رابطه اعلام شد که کنسرن ایتالیائی در استخراج گاز در سیبیری در بعدی وسیع سهم خواهد شد.

کنسرن های روسی گازپورم و کنسرن ایتالیائی مدتهای طولانی است که در استخراج چاه های نفت و گاز لیبی با هم تنگاتنگ کار می کنند. همچنین در استخراج نفت لیبی در صحرا (بلوک ۱۹) و همچنین در دریای میانه. ایتالیا در آغاز بحران ۵۰٪ نفتش و گازش را از لیبی دریافت نموده است. در اثر شورش های انقلابی استخراج گاز توسط کنسرن ایتالیائی در لیبی کم شد و در نهایت مسکوت گشت. به این طریق این ۵۰٪ گاز ایتالیا را روسیه روزانه به صادرات خود به ایتالیا اضافه نمود.

همچنین از سال ۲۰۰۴ یک خط لوله کشی گاز با نام "گرین استریم" با دو شعبه از صحرای لیبی (نقطه شروع از وفا و سبها) که از تری پولیس و منطقه ای دیگر می گذرد و از دریای میانه هم رد می شود و

تا گلا در سیسیل می رسد کشیده شده است. کنسرن ایتالیائی و شرکت نفت لیبی هر کدام ۵۰٪ در آن سهامند. تا سال ۲۰۱۲ باید خط لوله کشی گاز شمال تمام شود. که از فیبورگ روسیه تا دریای شرق و در آخر به زاس نیتز خواهد رسید. در این خط لوله گاز کنسرن روسی ۵۱٪ و کنسرن "وینترشل" ۱۵٫۵٪ کنسرن فرانسوی ۹٪ و کنسرن هلندی ۹٪ سهام می باشند.

خط لوله شمال از دریای خزر می گذرد و از ترکیه به وین اطریش می رسد. خط دیگری در دست طرح ریزی است که در آن بلغارستان، رومانی، ترکیه و... هرکدام ۱۶٫۶۷٪ سهامند. رئیس کمیسیون سهامداران "نورد استریم آگ" در خط گاز شمال گرهارد شرویدر صدراعظم اسبق آلمان است. "نورد استریم آگ" ۵۱٪ سهام این خط لوله کشی گاز را داراست و وینترشل و کنسرن دیگر هر کدام ۲۰٪ سهام می باشند.

آلمان تا کنون ۳۰٪ نفت و گاز مورد احتیاجش را از صادر کنندگان روسی گرفته است و به همراه نفت و گاز صادر شده از لیبی به آلمان نزدیک ۴۰٪ نیازش برآورده شده است. دولت مرکل بسیار علاقمند است که روسیه دوستان آلمانی اش را در مضیقه نگذارد. رفتار روسیه در شورای امنیت سازمان ملل می تواند این نقش را بازی کند که در صورت سرنگونی قذافی دولت های واشنگتن و لندن و پاریس با منافع انرژی روسیه کنار بیایند.